

در پست قبل به کوروش بزرگ و فوت ایشان پرداختیم

حالا بپردازیم به بعد از کوروش کبیر...

کوروش بزرگ از کاسان دان دو پسر داشت.

کمبوجیه و بردیا

کمبوجیه بر بابل حکومت می کرد، بردیا حکومت خوارزم و باختر و پارت و کرمان در دست داشت کمبوجیه وقتی به تخت نشست، برادر خودش را مخفیانه کشت.



اون بعد از پدرش می خواست به جهان گشایی ادامه بده اما توی ایالات ایران هرج و مرج ایجاد شد پس به مدت سه سال کمبوجیه مشغول به مطیع کردن ایالات بود(526 ق.م) و بعد به سمت مصر حرکت کرد.

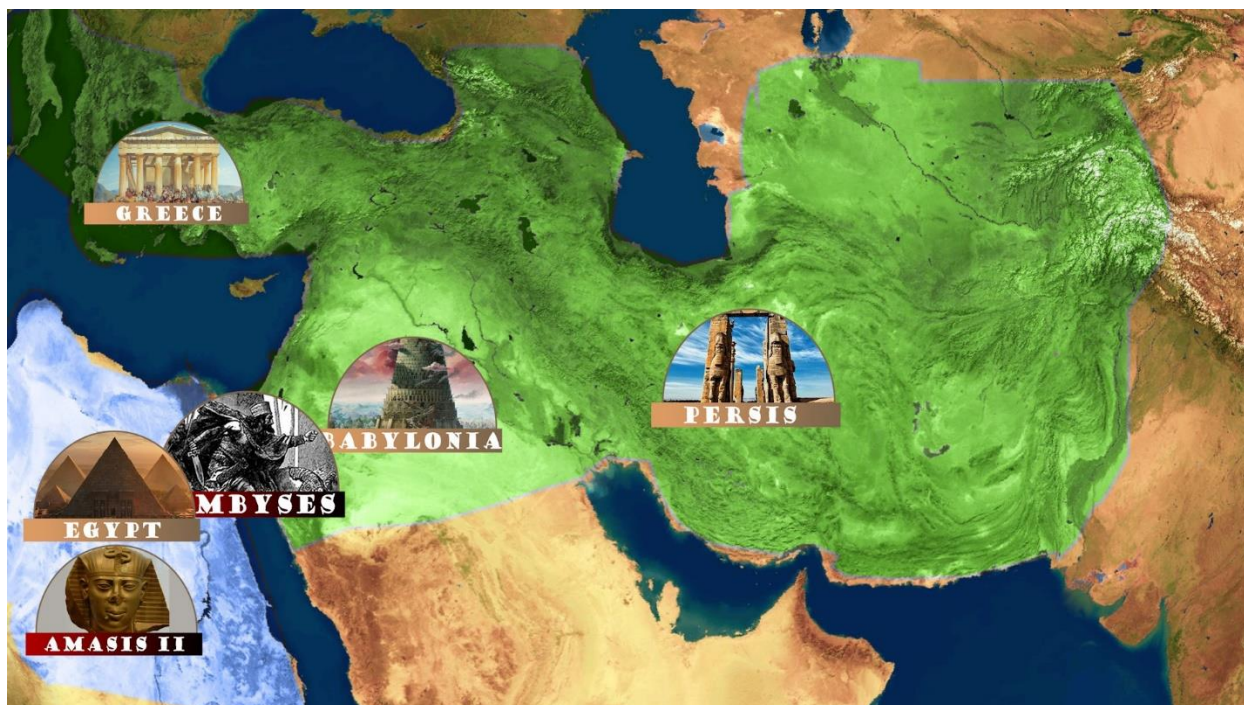
پس پادشاه مصر فکر می کرد که کمبوجیه از طرف دریا به مصر حمله می کنن بخاطر همین از یونان کمک خواست اما بعد فهمید کمبوجیه از تنگه سوئز به مصر حمله می کنه.

کمبوجیه با روسای عرب قرار دادی بست طی اون قرار داد هزار عرب با مشک های پر از آب در خانه های مسیر راه حضور داشتند و با این لشکر ایران تونست از صحرایی که بین فلسطین و مصر بود عبور کنه.

در این بین پادشاه مصر آمازیس فوت می کنه که پادشاهی با عزم و فعال بود اما به جای اون فسمتیخ سوم که مثل اون نبود پادشاه شد.

اولین جنگی که بین مصری ها و پارسی ها اتفاق افتاد پلوز بود.

قشون مصری شکست خورد و بعد از آن قشون ایران بدون زحمت به ممفیس پایتخت مصر رسید (525 ق.م) کمبوجیه با پادشاه مصر به روایت مصر به روایت هردوت در ابتدا با خشونت با او رفتار کرد اما بعد از چندی معلوم شد که در دسیسه ای بر ضد ایران شرکت در اد و به حکم کمبوجیه کشته شد.



در شروع رفتار کمبوجیه مثل پدرش بود. لباس پادشاه مصر را پوشید و مراسم دربار مصر رو به جا آورد بعد اون به حکوت های مجاور حمله کرد.

اول لیبیا تسلیم شد، بعد سیرن مستعمره یونان و بعد برقه.

خیال کمبوجیه این بود که به قرطاجنه که حکومت مشهوری بود حمله کنه. ولی فینیقی ها اهالی قرطاجنه، از مهاجران فنیقیه بودند راضی نشدند ، کشتی های خود را بدهند و کمبوجیه خواست از طرق کویر لیبیا به آن مملکت حمله کنه پنجاه هزار نفر به طرف آمون که معبد آن در نزد مصری ها بسیار مقدس بود فرستاد و دیگر خبری از آنها نشد.

پس از آن کمبوجیه مملکت ناپاتا(تقریبا سودان کنونی) و اتیوپی (حبشه امروزی) حرکت کرد. توی این سفر قشون پارسی،مقداری از رود نیل را پیمود، ولی پس از اینکه داخل صحرایی بی آب و علف ناپاتا رسید آنوقه کم آورد و بالاخره کمبوجیه، پس از دادن تلفات زیاد مجبور شد به مصر برگرده.

هردوت می نویسه بعد از شکست ها، کمبوجیه دچار بیماری سرع می شه و کارهای اشتباهی از اون سر می زنه مثل کشتن خواهر خودش رکسانا و دوازده نفر از نجیبزادگان پارس و به گاو مقدس مصری ها به اسم آپیس زخمی زد و اون تلف شد و پادشاه مومیایی شده ی مصری ها آمازیس رو آتش زد.

اما اطلاعاتی کشف شده که گفته می شه:کمبوجیه به مردم مصر احترام گذاشته اگه نوشته هردوت درست باشه یعنی از سر کینه نسبت به ایرانیها نوشته هاش رو تغییر نداده باشه می شه گفت: هشت ماه اول مثل رفتار کوروش بزرگ کمبوجیه رفتار کرد اما در پایان بخاطر بیماری سرع یا دلیل دیگر رفتارش تغییر کرد.

اما گفته می شه زخم زدن به گاو هم دروغه چون اسنادی وجود داره که می گه این گاو توی قشون کشتی کمبوجیه به حبشه مرده.

کمبوجیه در مصر حاکمی انتخاب کرد و به طرف ایران حرکت کرد و در راه شنید که مغی از اهالی ماد، خودش بردیا پسر کوروش معرفی کرد و به تخت سلطنت نشست.

کمبوجیه توی موقعیت بدی قرار گرفت چون هم می دونست که بردیا مرده و هم نمی تونست بگه که خودش اون رو کشته. تو یاکباتانا در شام خودش رو زخمی کرد و بر اثر اون زخم مرد اما قبل از مردنش این راز رو به بزرگان پارسی گفت.



داریوش شاه در کتیبه ی بیستون می گوید: این است آنچه من کردم، پس از آنکه شاه شدم، کمبوجیه پسر کوروش از دودمان ما که پیش از این شاه بود. از این کمبوجیه برادری بود، بردی نام، از یک مادر، یک پدر. کمبوجیه ، بردیا را کشت. مردم نمی دانستند که او کشته شده است. پس کمبوجیه به مصر رفت. مردم بد دل شدند. اخبار دروغی در پارس و ماد و سایر ممالک منتشر شد.

مردی مغی گیومات نام از پی سی ی اووده مردم را فریب داد که بردیا پسر کوروش برادر کمبوجیه است، پس از آن تمام مردم بر کمبوجیه شوریدند و پارس و ماد و نیز سایر ایالات به طرف او رفتند، پس از آنکه کمبوجیه به دست او کشته شد.

مردم از او می ترسیدند، زیرا عده زیادی از اشخاصی که بردیا را می شناختند، می کشت، زیرا کسی او را نشناسد و نداند که پسر کوروش نیست. تا اینکه من آمدم! از اهورا مزد یاری طلبیدم.

معابدی را که گنوماتای مغ خراب کرده بود برای مردم مرمت کردم، بازار و حشم و مساکنی را که گنوماتای مغ از طوایف گرفته بود به آنها برگرداندم، مردم پارس و ماد و سایر ممالک را به شرایط گذشته بازگرداندم.

هردوت نوشته که گنوماتای مغ پس از اینکه به تخت نشست با مردمان ممالک تابعه بسیار به ملاطفت رفتار کرد و مالیات سه سال را بخشید. بعد، از ترس اینکه مبدا کسی او را بشناسد با اقوام و خویشان خود بریده، کسی را به دربار راه نداد.

اما گفته هایی از هردوت وجود داره که واقعا عجیب و صحبتش اصلا معلوم نیست.